



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی هشتاد و هفتم؛ سه‌شنبه ۱۳۹۲/۲/۱۰

ادله‌ی قائلین به اولویت

بیان کردیم ادله‌ی عامه مفید جواز احیاء بوده و به گونه‌ای است که ظهور در ملکیت دارد، لذا ادله‌ی قائلین به اولویت باید به قدری قوی باشد که بتواند این ظهور را از بین ببرد. ادله‌ی قائلین به اولویت عبارتند از:

دلیل اول قائلین به اولویت

روایاتی که بیان می‌کند محیی باید طسق بپردازد. این روایات دلالت دارد بر این که محیی مالک رقبه نشده؛ زیرا طسق به معنای اجرت است و پرداخت اجرت با مالکیت سازگاری ندارد، چراکه معنا ندارد کسی نسبت به اموال خودش اجرت پرداخت کند و اصلاً به چه کسی پرداخت کند، در حالی که خودش مالک است؟!

این روایات گرچه در نهایت می‌فرماید طسق برای شیعیان تحلیل شده است، ولی همین اثبات می‌کند که اصل اولی بر پرداخت طسق است و طسق حق امام علیه السلام می‌باشد.

نقد

در نقد این استدلال که مهمترین دلیل قائلین به اولویت است می‌گوییم:

اولاً: لفظ طسق که فقط در دو روایت ذکر شده - در صحیح‌های مسمع بن عبدالملک و عمر بن یزید،

ولی در روایت کابلی به جای طسق، خراج ذکر شده است - گرچه شاید استعمال آن در اجرت ارض همان‌طور که لغویین^۱ گفته‌اند بیشتر باشد^۲، اما بعض لغویین معتبر مانند القاموس المحيط دو معنای دیگر نیز برای طسق ذکر کرده‌اند که یکی مناسب با ما نحن فیه است. در قاموس آمده:

الطَّسُقُ، بِالْفَتْحِ وَ يَلْحَنُ الْبَغَادَةَ (یعنی بغدادیون، مانند حنابله یعنی حنبلیون) فَيَكْسِرُونَ وَ
هُوَ: مِكْيَالٌ أَوْ مَا يُوَضَعُ مِنَ الْخَرَاجِ عَلَى الْجُرْبَانِ أَوْ شِبْهُ ضَرْبَةٍ مَعْلُومَةٍ وَ كَأَنَّهُ مُؤَلَّدٌ
أَوْ مُعَرَّبٌ.^۳

«الطسق» به فتح طاء - ولی بغدادیون به اشتباه به کسر طاء تلفظ می‌کنند - در یکی از معانی اش یک نوع مکیال است، معنای دیگر آن چیزی است که به عنوان خراج بر جریب‌های زمین وضع می‌شود یا یک مالیات معلومی است که می‌گیرند. کلمه‌ی طسق یا مؤلّد است یعنی کلمه‌ای است که عرب‌ها خودشان درست کرده‌اند و عربی اصیل نیست و یا معرّب است یعنی از لغت دیگری به عربی وارد شده است. بعض لغویین گفته‌اند اصل آن فارسی بوده، ولی معنای فارسی مناسب با آن پیدا نکردیم.

در کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام - که مشتمل بر مطالب عجیب و غریبی است که فعلاً درصدد ارزیابی صحت و سقم آن نیستیم - چندین بار کلمه‌ی طسق را مطرح کرده، از جمله در جلد ۹ می‌گوید: وَ أَطْلَقَ التَّلْمُودَ عَلَى ضَرْبَةِ الْأَرْضِ اسْمَ «طُسْقَه طُسْقًا»؛ تلمود - که کتاب احکام یهودیان است

۱. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۲۵:

الطَّسُقُ: مَا يُوَضَعُ مِنَ الْوَضَائِعِ عَلَى الْجُرْبَانِ مِنَ الْخَرَاجِ الْمَقْرَّرِ عَلَى الْأَرْضِ، فَارْسِيٌّ مُعَرَّبٌ... وَ فِي التَّهْذِيبِ: الطَّسُقُ شِبْهُ الْخَرَاجِ لَهُ مَقْدَارٌ مَعْلُومٌ، وَ لَيْسَ بِعَرَبِيٍّ خَالِصٍ. وَ الطَّسُقُ: مِكْيَالٌ مَعْرُوفٌ.

✓ النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۱۲۴:

الطَّسُقُ: الْوَضَائِعُ مِنَ الْخَرَاجِ الْمَقْرَّرِ عَلَيْهَا، وَ هُوَ فَارْسِيٌّ مُعَرَّبٌ.

✓ الصحاح، ج ۴، ص ۱۵۱۷:

الطَّسُقُ: الْوَضَائِعُ مِنَ الْخَرَاجِ الْأَرْضِ، فَارْسِيٌّ مُعَرَّبٌ. وَ كَتَبَ عُمَرُ إِلَى عَثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ فِي رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الذَّمَّةِ أَسْلَمَا: «ارْفَعْ الْجَزِيَّةَ عَنْ رِءُوسِهِمَا، وَ خُذِ الطَّسُقَ مِنْ أَرْضَيْهِمَا».

۲. همان‌طور که ملاحظه فرمودید لغویین بیشتر طسق را به «ما يُوَضَعُ مِنَ الْوَضَائِعِ عَلَى الْجُرْبَانِ مِنَ الْخَرَاجِ الْمَقْرَّرِ عَلَى الْأَرْضِ» معنی کرده‌اند که تطبیق آن بر اجرت زمین مشکل است، بلکه به همان معنای خراج و شبه مالیات است، کما این که از نامه‌ی عمر به عثمان بن حنیف نیز استفاده می‌شود: وَ كَتَبَ عُمَرُ إِلَى عَثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ فِي رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الذَّمَّةِ أَسْلَمَا: «ارْفَعْ الْجَزِيَّةَ عَنْ رِءُوسِهِمَا، وَ خُذِ الطَّسُقَ مِنْ أَرْضَيْهِمَا». امیرخانی

۳. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۵۰.

۴. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۹، ص ۳۰۳:

الخراج مختص فی الغالب بالضريبة على الأرض. و قيل: العبد يؤدي خرجه، أي: غلته، والرعية تؤدي إلى الأمير الخراج. و قد خصصت لفظة

- طسق را بر ضریبه‌ی ارض یعنی آن مقداری که از زمین‌ها اخذ می‌شده اطلاق کرده و به زبان لاتین طسک taska نوشته شده است و احتمال دارد tax به زبان انگلیسی از همین طسق تلمود گرفته شده باشد.^۱ پس این‌که گفته کلمه‌ی طسق معرب است، درست است، اما این‌که از فارسی گرفته شده یا از لاتین خیلی معلوم نیست و مناسب‌تر آن است که بگوییم از تلمود اخذ شده، هرچند باز قابل اعتماد نیست و باید بررسی بیشتری شود.

به هر حال این‌که در روایات از لفظ طسق به جای کلمه‌ی «اجرت» استفاده شده، معلوم می‌شود که عنایتی روی آن بوده و دقیقاً به معنای اجرت نیست و پرداخت آن با ملک هم سازگاری دارد؛ زیرا به هر حال زمین قبلاً مال امام علیه السلام و از انفال بوده و امام علیه السلام به عنوان ولی مسلمین و رئیس حکومت که باید جامعه را تنظیم کند، اختیاراتی دارد و وقتی اجازه می‌دهد کسی با احیاء مالک شود که در مقابل - متناوباً یا دفعه‌ی یا به نحو دیگر - چیزی پرداخت کند.

بنابراین دلیلی وجود ندارد که طسق به معنای اجرت الارض باشد به حدی که با روایاتی که بیان می‌کند

«الخراج» فی الإسلام بما وضع علی رقاب الأرض، و خصصت الجزية بما يدفع عن الرأس.

و «الخرج» بما يدفعه الرقيق إلى سيده و ماله عن خراجه. و قيل: هو الأجرة، و أن الخرج من الرقاب، و الخراج من الأرض. و أرض الخراج تتميز عن أرض العشر في الملك و الحكم و يقابل «الخراج» بالمصطلح الإسلامي لفظة Pnoros في اليونانية، فهي ضريبة الأرض عند اليونان. و قد كان البيزنطيون قد فرضوا «الخراج» على غلة الأرض يدفعها كل من خضع لهم. و كان يدفعها عرب الشام لهم أيضاً، لأنهم كانوا في حكمهم. و أما عرب العراق، فقد دفعوا «الخراج» إلى الفرس.

و يقال للخراج: «الخراج» في لغة بني إرم، و وردت في «التلمود» بلفظ: «خرجه» و «خرجا». و هي عند الساسانيين خراج الأرض، أي: الضريبة الخاصة بحاصل الأرض. و لكن الفرس القدماء لم يكونوا في القديم يفرقون بين الخراج و الجزية، أي: ضريبة الرأس، بل كانوا يطلقونها على الضريبتين.

و قد وردت لفظة «خرجا» في التلمود بمعنى ضريبة الرأس. و أطلق «التلمود» على ضريبة الأرض اسم «طسقه طسقا» Taska ط س ق. و هي بهذا المعنى عند الفرس. و قد أخذ العبرانيون اللفظة من الفرس ... و عرف علماء العربية «الطسق» بأنه شبه الخراج، له مقدار معلوم، و ما يوضع من الوظيفة على الجريان من الخراج المقرر على الأرض. و قد ذكروا أن اللفظة فارسية معربة.

و قد وردت لفظة «الخرج» و «الخراج» في القرآن الكريم مما يدل على أن اللفظتين كانتا معروفتين عند أهل الحجاز قبل نزول الوحي على الرسول، و أنهما كانتا من الألفاظ المستعملة عندهم في الأمور المالية المتعلقة بدفع الضرائب إلى الحكومات و إلى ذوى السلطان. و يرى بعض المستشرقين أن الجاهليين أخذوا اللفظة من «بني إرم»، و أنهم وقفوا على «خرجه»، «خرج» و «خرجا»، و حولوها إلى «خرج» و «خراج». و لما فتح المسلمون العراق و الشام، أبقوا النظم المالية و الإدارية على ما كانت عليه في أول الأمر، لأنها نظم قديمة، لم يكن من السهل تغييرها و تبديلها، فكان «الخراج» في جملة ما أبقى من النظم المالية.

۱. دیکشنری‌ها تکس را این طور معنی کرده‌اند:

عوارض، باج، خراج، تحمیل، تقاضای سنگین، ملامت، تهمت، سخت گیری، مالیات بستن: Tax

احیاء مملک است تعارض کرده، یا قرینه باشد بر این که آن روایات مفید اولویت است؛ نه بیشتر.

اما در مورد روایت کابلی که در آن لفظ خراج ذکر شده نیز می‌گوییم: اولاً: از لحاظ سند ناتمام است. ثانیاً: گرچه خراج به یک معنا به منزله‌ی اجرت ارض در اراضی خراجیه گفته شده، ولی بر مطلق آن چه از ارض اخذ می‌شود نیز اطلاق می‌شود.

بنابراین نمی‌توانیم بگوییم در حدی است که بتواند قرینه برای صرف آن ظهورهای قوی در ملکیت باشد.

رفع استغراب بین مملکت احیاء و پرداخت طسق

در روایات بیانگر تحلیل ارض مانند روایت مسمع، ظاهر آن است که هم ارض و هم ما اخرج الله منها تحلیل شده است؛ زیرا مسمع نزد امام علیه السلام مال حاصل از غوص - که فرد بارزش لولوء و عنبر است - برده بود که امام علیه السلام به او فرمودند: «يَا اَبَا سَيَّارِ الْاَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَا اَخْرَجَ اللهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا»^۱ و در ادامه فرمودند: «يَا اَبَا سَيَّارِ قَدْ طَيَّبْنَاهُ لَكَ وَ حَلَّلْنَاكَ مِنْهُ فَضَمَّ اِلَيْكَ مَالَكَ وَ كُلُّ مَا كَانَ فِي اَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْاَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ».

پس معلوم می‌شود هم ارض و هم ما اخرج الله منها - یعنی آنچه که مربوط به ارض بوده و به تبع ارض است - برای شیعیان تحلیل شده در حالی که در روایات صحیحه آمده کسی که غوص انجام می‌دهد باید خمس^۲ آن را بپردازد.^۳ پس با این که غوص برای شیعیان تحلیل شده و مالک آن می‌شوند - چون

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، کتاب الخمس، ابواب الانفال و ما یختص بالامام، ح ۱۲، ص ۵۴۸ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴۴:

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي سَيَّارٍ مَسْمُوعٍ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي كُنْتُ وَوَلَّيْتُ الْغَوْصَ فَأَصَبْتُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ قَدْ جِئْتُ بِخُمْسِهَا ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عِنْدَكَ وَ أَعْرِضَ لَهَا وَ هِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ فِي أَمْوَالِنَا فَقَالَ: وَ مَا لَنَا مِنَ الْاَرْضِ وَ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ يَا اَبَا سَيَّارِ الْاَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَنَا أَحْمِلُ اِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ فَقَالَ لِي: يَا اَبَا سَيَّارِ قَدْ طَيَّبْنَاهُ لَكَ وَ حَلَّلْنَاكَ مِنْهُ فَضَمَّ اِلَيْكَ مَالَكَ وَ كُلُّ مَا كَانَ فِي اَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْاَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ وَ مُحَلَّلٌ لَهُمْ ذَلِكَ اِلَى أَنْ يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَجْبِيهِمْ طَسُقًا مَا كَانَ فِي اَيْدِي سِوَاهُمْ فَإِنْ كَسَبْتَهُمْ مِنَ الْاَرْضِ حَرَامًا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَأْخُذَ الْاَرْضَ مِنْ اَيْدِيهِمْ وَ يُخْرِجَهُمْ مِنْهَا صَغَرَةً.

۲. همان، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۷ ص ۴۹۴ و الخصال، ص ۲۹۱:

و [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِصَالِ] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْخُمْسُ عَلَى خُمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْكُنُوزِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْغَوْصِ وَ الْغَنِيمَةِ وَ نَسَى ابْنَ أَبِي عُمَيْرٍ الْخَامِسَ.

۳. با این که از روایات دیگر استفاده می‌شود بر غوص خمس لازم است، ولی در روایت مسمع با این که ایشان خمس غوص را نزد امام برده

مسلم است که دیگر در مورد غوص مالکیت است نه صرف اولویت - ولی در عین حال باید چیزی در مقابل پردازند. کما این که در معادن نیز با حیازت مالک می‌شوند، ولی لازم است خمس آن را پردازند.

لذا می‌توانیم از این روایت استیناس کنیم که منافات ندارد زمین را با تحلیل مالک شده باشد و در عین حال در مقابل باید طسق نیز پردازد.

ثانیاً: جواب دیگری که در نقد استدلال اول قائلین اولویت بیان می‌کنیم آن است که در جمع بین روایاتی که لزوم پرداخت طسق را بیان می‌کند و روایاتی که می‌فرماید «من احیا ارضاً فهی له» که ظهور در ملکیت دارد، می‌توانیم قائل به ملکیت طولیه شویم - نظیر ملکیت عبد نسبت به اشیاء که در عین حال ملک مولایش نیز می‌باشد (العبد و ما فی یده ملک لمولاه) - به این صورت که بگوییم محیی با احیاء مالک زمین می‌شود و در عین حال در مرتبه‌ی قبل که غالب بر این مرتبه است، ملک امام علیه السلام می‌باشد و به اعتبار آن مرتبه باید محیی طسق پردازد.

شاهدی از روایات بر این جمع نیز وجود دارد و آن صحیحیه‌ی معاویه بن وهب است که می‌فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً
عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: أَيُّمَا رَجُلٍ أَتَى
خَرِبَةً بَائِرَةً فَاسْتَخْرَجَهَا وَ كَرَى أَنْهَارَهَا وَ عَمَرَهَا فَإِنَّ عَلَيْهِ فِيهَا الصَّدَقَةَ فَإِنْ كَانَتْ أَرْضٌ
لِرَجُلٍ قَبْلَهُ فَغَابَ عَنْهَا وَ تَرَكَهَا فَأَخْرَبَهَا ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ يَطْلُبُهَا فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ
عَمَرَهَا.^۱

در فقره‌ی دوم این روایت می‌فرماید: اگر کسی زمین آبادی که در دستش بود رها کرد و خراب شد، آن‌گاه دیگری آن زمین را آباد کرد، نمی‌تواند بعد از آباد کردن دیگری آن زمین را مطالبه کند. در تعلیل آن می‌فرماید: «فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ عَمَرَهَا»؛ همانا ارض برای خداست و برای کسی که آن را تعمیر کرده است.

این که می‌فرمایند «فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ عَمَرَهَا» ملکیت طولیه را بیان می‌کنند که همزمان است و

بودند حضرت آن را بر وی تحلیل کردند و این جواب که شاید سال خمسی وی فرا نرسیده بود مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا در خمس ارباح مکاسب سال خمسی معتبر است؛ نه در مثل غوص و معادن و امیرخانی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، کتاب احياء موات، باب ۳، ح ۱، ص ۴۱۴ و الکافی، ج ۵، ص ۲۷۹.

نمی‌خواهند بفرمایند که زمین اوّل مال خداوند بوده، آن‌گاه از ملک خدا خارج شده و به ملک کسی که تعمیر کرده درآمده است. و از آن جا که ما کان لله فهو للرسول و ما کان للرسول فهو للامام، پس ملکیت طولیه بین امام علیه السلام و محیی نیز برقرار است.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی